

## بازشناسی اندیشه غلو\*

مریم قبادی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس

محمدعلی مهدوی‌راد

استادیار دانشگاه قم

### چکیده

مسئله اصلی این نوشتار، چیستی و چگونگی غلو شیعی، به عنوان یکی از آسیبهای دینی-اعتقادی است. از جمله راههای اصولی رسیدن به حل این گونه مسائل، کسب شناختی دقیق از زوایا، نمادها و نمودهای آن است و آن نیز به نوبه خود در گرو ریشه یابیهای تاریخی و فرهنگی و نیازمند مطالعه در زمینه های روان شناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی است. اما این نوشته تنها با واکاوی مختصری در تاریخ غلو، به مهم ترین مبانی و اصول فکری غلو غیرالحادی و تحلیل برخی محورهای اساسی آن پرداخته و البته بهترین و استوارترین راه داوری در این زمینه را بررسی آثار و نتایج مترتب بر این نوع اندیشه، از جمله اباحه گری و تأویل های ناروا، دیده است.

**کلید واژه‌ها:** کوفه، غلو غیرالحادی، تفویض، علم غیب، اباحه گری، تأویل.

---

\*. تاریخ وصول: 1385/11/3؛ تاریخ تصویب نهایی: 1386/5/23.

## مدخل

نتایج حاصل از مطالعه تاریخ، بیانگر این معناست که در اغلب جوامع بشری شواهدی از غلو به چشم می خورد. غلو، به مثابه پدیده ای طبیعی، همواره در نوع گرایشهای انسانی جریان داشته است، اما به جهت آفت زایی این پدیده در روابط بشری، به عنوان آسیبی اجتماعی، باید مطالعه و بررسی شود.

برخی از محققان که در پی یافتن ریشه های تاریخی غلو در حد پرستش بوده اند، به گونه ها و نمونه هایی از آن در چین، مصر باستان، امت های معاصر حضرت نوح(ع) و ابراهیم(ع)، هند، روم، ژاپن، پیروان ادیان فارسی و بودیسم اشاره کرده اند (مسعودی، 91/1؛ و جزئیات بیشتر: سامی الغریبی، 46-36). شاید بر این اساس باشد که برخی، نه برای غلو نقطه آغاز و آغازگری قائلند و نه آن را نتیجه توطئه می دانند (بستانی، ص 38-39).

بنابراین، ضرورت شناخت عوامل، زمینه ها، ابعاد، نمادها و نمودهای تاریخی و معاصر غلو، یکی از موضوعات جدی و غیرقابل انکار در دوران معاصر است.

این نوشتار، که «بازشناسی غلو» را به عنوان یک آسیب «دینی - اعتقادی» هدف قرار داده، در پی یافتن پاسخ این سؤالات است: غلو چیست؟ آیا پدیده ای صرفاً مبتلی به در جوامع دینی است یا از ویژگی های عمومی جوامع بشری است؟ آیا غلو گرایش طبیعی با ریشه های روانی و عاطفی است یا پدیده ای غیرطبیعی و برساخته؟ چه عوامل و زمینه هایی باعث رشد آن است؟ زمینه ها و عوامل ایجاد و رشد غلو در کوفه، مهم ترین پایگاه شیعه، کدامند؟ علت کثرت فرقه های غالی در برخی جوامع چیست؟ ابعاد غلو کدامند؟ دوران معاصر با کدامین بعد از غلو و با چه اشکالی از آن مواجه است؟

برای دست یابی به پاسخ این سؤال ها، ضمن اشاره ای مختصر به چیستی غلو، بحث را با بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی غلو، آغاز می کنیم و در پیگیری از روند

پیدایی جریانهای گوناگون اعتقادی از جمله غلو در کوفه ناگزیر از ارائه گزارشی نسبتاً طولانی از اوضاع این شهر و پیوند آن با شیعه و غلو هستیم. اما از آنجا که رویکرد این مقاله، معرفی و نمایاندن نمادها و نمودهای غلو در جوامع شیعی است، به بررسی ابعاد غلو پرداخته، و تمام تلاش خود را به تبیین مسایل غلو در بعد غیرالحادی معطوف ساخته است، زیرا بشر امروز، بیش از هر زمان دیگری نیازمند شناخت این بعد از غلو است. چه آنکه گاه تحت پوشش عناوین اصیلی چون «تولی»، درباره امامان اغراق گویی می شود و ناخودآگاه مباحثی شرک آلود القا می گردد.<sup>1</sup> و گاه به عنوان مبارزه با غلو، به دامان تقصیر در می افتد. به هر روی تلاشی است کوچک و نه در خور، تا در حد امکان برخی نسبتها و تهمت‌های ناروا را از ساحت اهل بیت(ع) بزدايد و با ارائه شواهدی در مظلومیت شیعه، دستهای پنهان در ایجاد و تقویت این جریان و نسبت دادن آن به اهل بیت(ع) را برملا سازد.

### تعریف غلو

عالمان لغت، اصل معنای غلو را «مطلق تجاوز از حد» و «فرا تر رفتن از اندازه» دانسته اند (الفراهیدی، 446/4؛ الجوهری، 2448/6؛ ابن منظور، 132/15؛ الزبیدی 269/10؛ راغب، ص 377). از این رو، آنگاه که نرخ شیء بیش از حد بالا رود یا وقتی حرارت و دمای آب فزونی گیرد، تعبیر «غال» و «غلیان» به کار می رود؛ هم چنان که وقتی میزان مهریه زن، از حد متعارف فراتر رود از آن با تعبیر «لا تغالوا فی صدقات النساء» نهی می شود. در تمام این موارد، معانی به کار رفته در اصل ارتفاع و بالا رفتن از اندازه و تجاوز از حد، مشترک اند. غلو در آیات قرآن کریم و روایات نبوی و علوی

دقیقاً در همان معنای لغوی آن به کار رفته است.<sup>2</sup>

1. هر چند، گاه سعی می شود در مقام بیان تولی، بین آن و شرک، مرزی لحاظ شود، اما گاهی این دو، در هم تداخل می کنند و همین امر دستاویزی علیه شیعه قرار می گیرد.  
2. در آیات 171/نساء و 77/مائده، به نمونه هایی از غلو در مورد حضرت عیسی(ع) و عزیز، اشاره شده است. در این آیات ضمن تقبیح یهود و نصاری به دلیل فراتر بردن آن دو از حد بشری شان، مسلمانان را از اتخاذ

معنای اصطلاحی این واژه در علمی چون کلام، رجال و فرقه شناسی یا ملل و نحل چهره نموده است. متکلمان (ابن بابویه، *الاعتقادات*، ص 73؛ مفید، *تصحیح الاعتقاد*، ص 131) رجالیان (ابن الغضائری، شماره های 139، 177، 121 و 122)، تاریخ نگاران و عالمان ملل و نحل (اشعری قمی، ص 19) هر کدام به هنگام طرح موضوع و چارچوب این جریان، به گونه ای سخن گفته و در تعریف و نسبت دادن بدان، موضع مختلفی گرفته اند.<sup>1</sup> براساس قرائن، در ادبیات این محققان، از «انگار مرگ امام» یا «باور به خدایی او» یا «عقیده به حلول خداوند در وجود او» به «غلو» تعبیر شده است و کسی که به یکی از این معانی قائل باشد، «غالی» خواهد بود.

برخی برآنند که نخستین بار غلو به معنای «انکار مرگ و ادعای غیبت پیامبر اکرم(ص)» بعد از رحلت آن حضرت به کار رفته است (ابن هشام، 305/4 و 306 ابن ابی الحدید، 128/1).<sup>2</sup>

صرف نظر از انگیزه اتخاذ این موضع،<sup>3</sup> شروع غلو در جامعه اسلامی از همین نقطه بوده است. برخی مستشرقان ریشه این نوع نگاه به بزرگان را به برخی از فرقه‌های

مواضعی مشابه بر حذر داشته است. در روایات نبی اکرم(ص) آمده است: «ایاکم و الغو فی الدین...» که در *سنت ابن ماجه*، تحت عنوان مناسک حج آمده است. هم چنین در روایت علی(ع) که «هلک فی رجلان: محب غال و مبغض قال.» (صیحی صالح، حکمت 558/469) و هم در روایت «... التعلو علی اربع شعب: التعمق بالرای و التنازع فیہ و الزیغ و الشقاق...» (کافی، 132/4).

1. البته به کارگیری این اصطلاح در علم رجال از دقت بیشتری برخوردار است، بدین معنا که گاه به طور کلی در مورد یک راوی گفته می شود: «هو غالی» یا «غالی المذهب» یا «فی مذهبہ غلو» (ابن الغضائری، شماره های 139، 177، 121 و 122)، اما گاهی از اصطلاحاتی چون «مرتفع القول» یا «اهل الارتفاع» (= برخی این اصطلاح را برگرفته از این حدیث نبوی دانسته اند که: «لاترفعونی فوق حقی فان الله اتخذنی عبدآقبل ان یتخذنی نبیا»؛ ابن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، 217/1) استفاده می شود. این تعبیر در مورد کسانی است که گرچه ائمه را خدا ندانسته اند اما آنها را از حد بشری شان فراتر برده اند (نجاشی، شماره های 40، 408، 604 و 1077) و اگر غالی کسی است که امام را به حد خدایی رسانده است، از تعبیری چون «فاسد العقیده» و یا «فاسد المذهب» برای او استفاده می شود. (بنگرید: نجاشی، شماره های 192، 692، 698 و 894. ابن الغضائری، شماره 74). قابل ذکر است که این تعبیر گاه به معنای غیرامامی بودن راوی نیز به کار رفته است. طوسی، *کتاب رجال*، ص 591 - 589، روایاتی از واقفیه را با عنوان «المنسوبین الی المذاهب الفاسده» آورده است.

2. بعدها همین معنا در مرگ محمد بن حنفیه نیز مطرح شد و گروهی از غیبت او سخن گفتند. ابن باور در منابع به غلو تعبیر شده است. بنگرید ابن بابویه، *اکمال الدین*، 33/1.

3. در تحلیل این موضع خلیفه دوم، دو قول مطرح است: قول نخست این است که موضع عمر در این ماجرا سیاسی بوده و در اصل او خود چنین باوری نداشته است (سیدمرتضی، *الشافعی*، ص 252 به نقل از ابن ابی

مسیحی باز می گردانند (سامی الغریری، 127). پس از آن بود که غلو، در مواردی دیگر از جمله در مورد برخی از خلفا (خطیب بغدادی، 261/10 و 263) عایشه (همان، 290/2 و دیگران به کار رفت، اما واقع امر این است که در هیچ یک از موارد فوق غلو به صورت یک جریان در نیامد، و تنها در مواردی به جریان تبدیل شد که به گونه ای با شیعه در ارتباط بود.

به هر حال برخی محققان، انکار مرگ افراد و باور به غیبت آنها را نخستین مفهوم غلو در قرن اول شمرده اند (wadd al-Qadi, 169). هر چند در قرون بعدی نیز گاه چنین مفهومی (انکار مرگ امام و ادعای غیبت او) از برخی فرق غالی مشاهده می شود (نوبختی، ص 93؛ ابن بابویه، *الاعتقادات*، ص 73)، اما مفهومی از غلو که غالبان را از حوزه اسلام خارج می کند، باور داشتن به الوهیت اشخاصی است. چنین معنایی در میان برخی از اهل سنت نیز دیده شده است<sup>1</sup> و شاید بر همین اساس، برخی برآنند که نخستین نمود غلو، پیش از شیعه در میان اهل سنت به ظهور رسیده است. (شیبی، ص 121-122، به نقل از طبری). با این همه، براساس آن چه در منابع تاریخی آمده، علی(ع) و برخی از فرزندان ایشان، بارزترین چهره هایی هستند که درباره آنها غلو شده است.

اما واقع امر آن است که این معنا اختصاصی به شیعه و امامان آن نداشته است و در دیگر نحله ها نیز با نمونه هایی از غلو رو به روییم، از جمله درباره برخی پیشوایان سیاسی یا رهبران دینی - غیر از امامان شیعه - و حتی افراد عادی، اظهار غلو شده است. (به کارگیری تعبیر غلو درباره فرقه هایی چون کیسانیه، راوندیه، سلمانیه، هاشمیه، رزامیه و ابومسلمیه شواهدی بر این مدعاست (ابوحاتم رازی، ص 306-

الحدید، 42/2، و قول دوم بر آن است که جامعه آن روز، یک جامعه نوپا و به لحاظ اندیشه در حد یک طفل بود و از شدت هراسش نمی توانست مرگ پیامبر اکرم(ص) را باور کند (صدر، ص 32).  
1. فرقه ای که ابومسلم را نبی مرسل می دانند و بر این باورند که ابوجعفر المنصور (که خدای عزوجل است!) او را فرستاده است. هم چنین فرقه راوندیه که به خدایی منصور شهادت می دهند (الاشعری، ص 69؛ نوبختی، ص 61-62).

305؛ السامرائی، ص 112-124). با این حال، چنین باوری، تنها به شیعه نسبت داده می شود و عالمان ملل و نحل سعی دارند غلو را از باورهای انحصاری شیعه معرفی کنند.<sup>1</sup> چه بسا راز و رمزهای دیگری در این انتسابها در کار باشد (اسد حیدر، 3 و 373/4). هر چند نمی توان منکر شد که به اقتضای بحث امامت در شیعه، که زمینه ساز طرح مسائل غلوآمیز درباره امامان بوده، غلو در این مذهب بیش از دیگر مذاهب و نحله های فکری ظهور یافته است.<sup>2</sup> به بیان دیگر، به دلیل وجود نوعی سنخیت - ولو ظاهری - بین دوستی اهل بیت(ع) در شیعه و عنصر محبت در برخی از سطوح غلو، این دو یکی انگاشته شده اند، اما یقیناً این، تمام ماجرا نبوده است.

با این حال گفته اند: «غلو، در تمام شرایع وجود داشته، اما از میان اهل ذمه، نصارا و در میان مسلمانان، شیعیان بیشترین شمار غالیان را دارند» (ابوحاتم رازی، ص 305).

### چیستی غلو

در تحلیل این پدیده باید گفت: غلو، گرایشی طبیعی در انسان است و تحقق عینی آن در بعد اجتماعی و بیشتر در زمینه های سیاسی و اعتقادی و به گونه ای غیرواقعی (تصنعی و ساختگی) است، زیرا شالوده ادیان آسمانی بر حق و عدل استوار است و هر امری فراتر از آن، به دلیل ابتناء بر وهم و گمان، غیرواقعی و غیرطبیعی تلقی می شود. این پدیده بشری، اگر تحت کنترل شرع و عقل قرار نگیرد، به دلیل پیچیدگیها و بی کرانگیهای وجودی انسان و تمامی تمایلاتش از خاک تا افلاک، به گونه های مختلف و فریبنده جلوه می کند و آنگاه کسی که بدان مبتلا شده، به پایین ترین حد از

1. نخستین فرقه ای که در شمار فرق غالی شیعی برشمرده شده، سبئیه است؛ همان فرقه ای که بانی آن را عبدالله بن سبا دانسته اند، اما اکثر منابع تحقیقی شیعی نه تنها چنین شخصیتی را برساخته دانسته اند، بلکه بر فرض قبول وجود چنین فردی، در تمامی اسناد و مدارک شیعی لعن هایی غلاظ و شداد درباره او آمده و حتی فراتر از آن درباره او گفته اند: او، ملعون تر از آن است که از او یاد شود. بنگرید: کاشف الغطاء، 106.

2. اساساً در دیگر نحله ها و مذاهب چنین اصلی به این حد از اهمیت و محوریت وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ و ضعیف است.

انسانیت تنزل یافته و نه تنها او، که جمعی نیز با او به روطه هلاکت در می افتند. در هر صورت غلو و غالیان آنگاه که مجموعه ای از شرایط و زمینه ها برای آنها فراهم آید، با سرعتی فزاینده در قالب فرقه های متعدد، ظاهر می گردند. گواه این مدعا، کثرت فرقه های غالی است که تعداد آنها را تا بیش از صد فرقه برشمرده اند، که صرف نظر از اختلاف مبنا در این شمارشها، نشانگر کثرت این فرقه هاست (صفری فروشانی، ص 61-63؛ صابری 275 به بعد). البته این کثرت بیانگر واقعیت دیگری نیز است و آن همانا بنیان و اساس این نوع اندیشه هاست که چیزی جز انشعابهای مکرر و افول و ظهور گونه های مختلف را در پی نداشته است (ولوی، ص 73).

### زمینه ها و عوامل ظهور غلو

واقعیت این است که پدیده های اجتماعی در خلأ محقق نمی شوند، بلکه باید ریشه های آن را در گذشته جست و در این جست و جو نقش و تأثیر تمامی عناصر را به طور دقیق مورد بررسی قرار داد.

این نوشتار از میان تمامی زمینه هایی که در ایجاد، تثبیت و رشد غلو در کوفه به عنوان نخستین پایگاه شیعه، در محدوده زمانی قرن دوم و سوم هجری، اثرگذار بوده اند. به مقولاتی چون ساختار اجتماعی، شرایط اقلیمی و نوع ترکیب و بافت جمعیت آن پرداخته است.<sup>1</sup> این بدان معنا نیست که نقش و تأثیر دیگر عوامل را نادیده گرفته و یا کم اهمیت دانسته است، بلکه بر این باور است که عواملی دیگر از جمله انگیزه های اقتصادی (عبدالعال، ص 30-26)، مسائل نفسانی، بحرانهای روحی، راحت طلبی، دنیاخواهی و حتی انحراف های اخلاقی و... نیز، به نوبه خود تأثیرهای جدی در ایجاد و رشد این پدیده داشته اند.

### کوفه، پایگاه شیعه

1 - شرح این مباحث به دلیل ضرورت حفظ انسجام بحث، در بخش ضمیمه آمده است.

کوفه، سرزمین فتنه خیز و کانون حضور افکار مختلف، در بحث موردنظر ما جایگاه خاصی دارد و گفتنی درباره آن بسیار است، اما آنچه در این مختصر بایسته تأمل و درنگ است، پیگیری دو سؤال است: نخست آنکه اساساً رابطه و پیوند کوفه با تشیع چگونه است؟ دوم اینکه چرا افکار غلوآمیز بیش از هر سرزمین دیگری در کوفه جریان دارد؟ حال آنکه در مدینه و مکه، به جهت دوری از کوفه یا خبری از این گونه افکار نیست و یا آن قدر کم رنگ است که زمینه ای برای طرح نمی یابد. تنها در سرزمین عراق است که انواع پدیده های نوظهور خودنمایی می کند و کوفه نیز هسته مرکزی و کانونی این جریان است.

کوفه از همان آغاز تأسیس با بحرانها و مسائل و معضلات خاصی رو به رو بود و با ورود علی(ع) به صحنه خلافت اوضاع در این سرزمین نه تنها بهبود نیافت، بلکه فرصتی فراهم آمد تا تمامی عوامل زر<sup>۱</sup> و زور<sup>۲</sup> و تزویر<sup>۳</sup>، پیش از استقرار امور و برقراری آرامش، همه یک صدا در مقابل علی(ع)، بایستند و در نتیجه بحران، سمت و سویی دیگر یافت.

امام، پس از فرو نشاندن آتش جمل، در حالی که برخی از سرشناسان بصره او را همراهی می کردند، به سوی کوفه حرکت کرد. هر چند اکثر کوفیان و بلکه عراقیان، امام را نمی شناختند<sup>۴</sup>، اما امام در کوفه، ظاهراً از پایگاه نسبتاً قوی تری برخوردار بود،

1. همانانی که مهم ترین عامل مخالفتشان با علی(ع)، عدالت او بود. آنان براساس آنچه در دوره عثمان آموخته بودند، انتظار برخورداری بیشتر از امکانات را داشتند. طلحه و زبیر نمونه های تام این جریان به شمار می آیند. (بهبودی، *سیره علوی*، ص 77).

2. جاه طلبان و زورمداران دنیا خواهی که از طریق راه انداختن جنگ درصدد ارضاء حس قدرت طلبی خود بودند. معاویه و اشعث مصادیق آشکار این گروه بودند.

3. اینان عموماً ابزاری بودند در دست دو گروه قبل، از یک سو با تأیید آنها، و از دیگر سو با تظاهر به تدین و تقدسهای جاهلانه، به فریفتن مردم و منحرف ساختن آنها از مسیر حق مشغول بودند. روشن ترین مصداق این گروه ابوموسی اشعری بود.

4. زیرا حاکمان و سیاستمداران قبلی. آشنایی جامعه با علی(ع) به طور خاص و اهل بیت(ع) به طور عام را بر نمی تافتند و بلکه اقتضای سیاست آنها گمنامی و ناشناخته ماندن علی(ع) بود (مرتضی العاملی، 102)، زیرا آنچه در خاطر این حاکمان در زمان حیات نبی اکرم(ص) نقش بسته بود و شدیداً آنها را آزار می داد، بیان فضایل و



لذا قرظة بن كعب، (برای ضبط کلمه نک: برقی، 127/2) با مردم و جمعی از قاریان و بزرگان کوفه به استقبال ایشان می شتابد (ابن ابی الحدید، 102/4). امام، به هنگام ورود به کوفه در روز دوشنبه 12 رجب سال 36 (مجلسی، 353/32؛ مزاحم، ص 3) در رجب<sup>1</sup> (برقی، 324/1) (و نه قصر) فرود می آید.

بدین ترتیب مرکز خلافت از مدینه به کوفه منتقل می شود. یکی از کسانی که از بیعت با علی(ع) سرباز زده بود، معاویه بود. وی نیز به عنوان خون خواه عثمان، علم جنگ برافراشت و با سپاهی گران به سوی امام روانه شد، اما امام(ع) به سرعت سپاهیان خویش را فراهم آورد و در منطقه صفین دو سپاه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (رواس قلعه جی، ص 19). جریان با برتری سپاه امام به پیش رفت اما حیلۀ عمروعاص کارگر و اوضاع به سود معاویه دگرگون شد و کار به حکمیت و پیامدهای آن رسید.

آنچه بیش از هر چیز در تحلیل این وقایع اهمیت دارد، تأثیر شخصیت کوفیان و نقش آن در روند حوادث است (رواس قلعه جی، ص 37). اساساً عواملی چون: ناهمگونی در انگیزه ها (در طیف وسیعی از خدا خواهی تا دنیاطلبی)، حاکمیت نفوذ نهادینه اشرافیت قبیله ای، خود بزرگ بینی - که گویاترین شاهد آن، نگاه تحقیرآمیز به موالیان بود -، غلبۀ روحیۀ نظامی گری، ظاهرگرایی، شور بدون شعور، تحریک پذیری و... در پیدایی و شکل گیری این نوع روحيات اثرگذار بود.

نیکی های علی(ع) از زبان رسول اکرم(ص) بود و هر چه تلاش کردند که جایگاه و موقعیت امام را نزد رسول اکرم(ص) به دست آورند تا شاید مدح و منقبتی هم شامل حال ایشان شود، توفیق کمتری یافتند. اینک فرصت خوبی بود تا فضایل خود را بنمایانند!!! و در مقابل، یاد و خاطرة فضایل امام(ع) را از ذهن و یاد جامعه بردایند (مهدوی راد، 160) و این تازه تمام ماجرا نبود....

1. این واژه، نشانگر وسعت است و عبارت از فضایی گسترده در شهر است که در مواقعی خاص مورد استفاده قرار می گیرد. در کوفه این فضا، در کنار قصر و در سمت راست مسجد واقع شده است (طبری، 46/4 و 237).

برخی این ویژگی‌ها را معلول روحيات خاص عرب ساکن در کوفه می‌دانند، به این معنا که چهره‌های اثرگذار ساکن کوفه کسانی جز بزرگانی از صحابه و رؤسای قبایل نبودند که به قصد جهاد به این دیار هجرت کرده بودند، و حضور در این سرزمین که با هدف جهاد در راه خدا صورت می‌گرفت، برای آنها ارزش تلقی می‌شد. اما روی دیگر این نوع نگرش آن شد که اشتغال این بزرگان به صرف امور نظامی، آنها را از توجه به دیگر ابعاد زندگی بازداشت، و به بیان دیگر، نه تنها متناسب با گذر زمان در نوع و نحوه تفکر، زندگی، حساسیت‌ها و در یک کلام نظام ارزشی آنها هیچ تغییر و تحولی ایجاد نشد، بلکه کماکان به عادات و تقالیدشان در زمینه تفاحرات و تعصبات گذشته مشغول بودند و حتی این موقعیت نظامی هم آنها را در تأمین این خواست و تمایلشان کمک کرد و شدیداً به این گونه احساسات دامن زد و آن را تقویت کرد. تا آن جا که هر روز بر دامنه شکاف بین آنها و دیگر طبقات حاضر در کوفه افزوده شد. بیگانگان - یعنی تمام کوفیان غیر از این عربهای مهاجر مجاهد - به عنوان محکومان و زیردستان آنها باید به ایفای وظیفه در برابر حاکمان اقدام می‌نمودند. بر این اساس، تمامی مسائل کوفه، مثل آشوب، فتنه همیشه، اضطراب، نافرمانی (ثقفی، 23/2؛ طبری، 67/4)، تزلزل، سست عنصری، عهدشکنی (ثقفی، 521/2؛ مزاحم، 92)، سطحی‌نگری و نادانی با توجه به چنین جوی کاملاً قابل تفسیر و قابل فهم است (مخزومی، ص 13-14). حاکمان اموی، با شناخت و تکیه بر این ویژگی‌ها و سوء استفاده روان‌شناسانه از آن، برای رسیدن به مقاصد خود بهره‌ها گرفتند.<sup>1</sup>

1. به این منظور گاه با ایجاد جو ارباب، آنان را وادار به سکوت و همراهی می‌کردند و گاه با تطمیع آنان درصدد جلب آنها بر می‌آمدند. اساساً بنای آنها بر خدعه و نیرنگ بود و بیشتر کوفیان نیز مشمول این آیه‌که: و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم بودند. نتیجه این همه، برخورداری از مواهب دنیا و پشت کردن به عدالت و در نهایت فاصله گرفتن از کرامت انسانی بود.

با این همه، از سویی دیگر حضور امام(ع) در دوران خلافت رسمی خود در این سرزمین، فرصت مناسبی بود تا کوفیان از نزدیک با روش و منش او آشنا شوند، و به سان تشنه‌ای که با سرچشمه نیکی، بزرگی و کرامت و... دست یافته و به خصوص با تجربه‌های نه چندان خوشایندی که از حاکمان قبلی داشتند، به گونه‌ای وصف ناپذیر جذب او شوند و قلبهایشان در گرو مهر او قرار گیرد. همین دوستی‌ها بود که زمینه‌های پیدایی و ظهور تشیع را در کوفه - به عنوان یک جریان فکری با مبانی و اصول استوار اعتقادی و نه آن گونه که بعد از رحلت نبی اکرم(ص)، صرفاً به عنوان هوادار و معتقد به برتری ایشان در امر جانشینی پیامبر(ص) - فراهم ساخت (فیاض، ص 174). حال آنکه نه امام و نه یاران نزدیک وی با چنین هدف و برنامه‌ای به کوفه نیامده بودند تا طرحی خلاف جریان حاکم بر جامعه اسلامی (خلافت) درافکنند، لذا منابع تاریخی تا پیش از این از هیچ گونه فرقه یا گروهی سخن نگفته‌اند.<sup>1</sup>

بعدها تشیع، در قالب یک جریان، در اواخر خلافت امام علی(ع)، آرام آرام در کوفه بالیدن آغاز کرد و جمعی که اساس عملشان وصیت نبی اکرم(ص) و چنگ زدن به قرآن و عترت بود، با این انگیزه و رویکرد خاص، گرد امام را گرفتند و در نهایت نام کوفه با تشیع گره خورد (مرتضی‌العاملی، ص 103). به هر روی، شیعه پس از نخستین جلوه‌های پیدایی اش، در دشوارترین راهها، حرکت آگاهانه خویش را، بر

1. شاید مهم‌ترین و جدی‌ترین معنایی که از اختلاف، در تاریخ اختلافات مذهبی به ذهن متبادر می‌شود، اختلاف در موضوع جانشینی نبی اکرم(ص) است که با نوع موضع‌گیری امام علی(ع) - ولو در حد استخوان در گلو و خار در چشم - همین اختلاف ریشه‌ای و اساسی فرصت بروز و ظهور نیافت و با گذر زمان بود که اختلاف در مسائل اعتقادی و یا اختلاف در مذاهب فقهی نمایان شد و گروه‌های مختلفی مثل معتزله، اشاعره، مرجئه - در مسائل اعتقادی و مذاهب فقهی حنفی، مالکی و... در زمینه‌های احکام و فروع ظهور یافت. بنگرید: حسنی، ص 7. البته برخی دیگر از محققان، بر این باورند که اگر بتوان گرایش عقیدتی و روحی عده‌ای را به علی(ع) قبل از وفات پیامبر(ص) اثبات کرد، می‌توان جدایی از این گرایش و بی‌توجهی به تلاش‌های قبلی پیامبر(ص) را آغاز و زمینه مهم‌ترین افتراق بعد از پیامبر دانست (آقا نوری، ص 21). درباره حدیث «... انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی...» بنگرید به: بحثی مبسوط از حسینی جلالی، ص 114-124.

مبنای معرفت حق آغاز کرد و از همان روزهای نخست با انواع فتنه ها، جنگ افروزی، تهمت و افتراء و هزاران حدیث دروغین و ظهور فرقه های انحرافی مثل زنادقه و انتساب برخی از آنها به شیعه و... رو به رو شد. البته زمینه های بسیاری از این حرکتهای از سالها قبل فراهم شده بود. بهترین گواه این سخن، تجویز قصه پردازی برای تمیم داری، نصرانی مسلمان شده، تأیید و تقویت کعب الاحبار در قصه پردازیها و... در دوران پس از رحلت نبی اکرم(ص) و تا قبل از خلافت علی(ع) (ابن شهبه، 11/1) و خلاصه به میدان آوردن نویسندگان قلم به مزد و... (حسنی، ص 12) است که این همه حاصل

تلاش احزاب سر بر آورده در چنین فضایی بود.

غلو یکی از این جریانها و حرکتهای گوناگون بود، چرا که چنین اوضاع آشفته ای، مناسب ترین زمینه برای ایجاد، رشد و نفوذ غلو و غالیان است. اما این طرح نو، نه در قالب جنگ بود و نه از سر توطئه حذف علی(ع)، بلکه تحت پوشش دوستی و عشق به علی(ع) در حد افراطی اش و این چهره ای دیگر از مسائل خاص کوفه است.

### ابعاد غلو

یکی از آشفته ترین مباحث در کلام شیعی، مبحث «عقاید غلات» است. شاید دلیل این آشفته گی و تشتت، کثرت فرقه های غالی باشد، چرا که به تعداد غالیان، عقیده غلوآمیز وجود دارد. لذا در منابع موجود در این زمینه، چیزی بیش از تکرار یک مطلب، با اختلافهای جزئی و احتمالاً معنادار به چشم نمی خورد. از این رو، انتظار برخورد با یک طبقه بندی دقیق با نسبتهایی معین از این موضوع را نه در کتب کلامی و نه در منابع ملل و نحل نمی توان داشت، بلکه باید اعتراف کرد که اغلب متقدمان، در بیان این ابعاد دچار نوعی اشتباه شده اند. به هر حال تنها راه بالا بردن میزان دقت در تحقیق، در

بحثی چنین پر دامنه، تعیین مرزهایی شفاف و روشن از ابعاد اساسی این پدیده است که این نوشتار در حد توان در انجام آن، تلاش دارد. براساس آنچه از آثار نگاشته شده درباره غلو و غالیان بر می آید، غلو، دارای دو بعد کلی است که هر کدام بر مبانی و اصول خاصی استوارند:

### 1- بعد الحادی

مهم ترین اصول مطرح در بعد الحادی، از این قرارند:

الف - رساندن افراد به مقام الوهیت و ربوبیت

ب - حلول جزء الهی در آنان

ج - تناسخ یا حلول روح انبیا و نبی اکرم(ص) در آنان

د - باور به تشبیه و تجسیم

ه - تأویل های باطنی

و - برداشتی التقاطی از بداء

برخی محققان، آغاز این نحوه نگرش را اوائل قرن دوم دانسته اند (مدرس طباطبایی، ص 30). این در حالی است که به هنگام سخن از نخستین فرقه غالی، از سبثیه نام برده می شود که زمان آن حدود سال چهارم است.<sup>1</sup>

1. با توجه به عدم اثبات یا لااقل مورد تردید بودن وجود شخصی به نام ابن سبا، شاید توان آن را آغازی برای افکار غالیانه به شمار آورد، از این رو برخی بر این باورند که غیر از ماجرای مبهم و یا برساخته ابن سبا و اندیشه های غالیانه او، تا پس از شهادت امام حسین(ع) و قیام مختار از دعاوی اغراق آمیز در قالب یک جریان، خبری نیست و بلکه پس از آن است که غلو در حق ائمه و دیگر رهبران اجتماعی، جنبه سیاسی به خود می گیرد و در قالب فرقه های مختلف زبیده، کیسانیه و خوارج مطرح و در واقع به عنوان یک حربه علیه شیعه به کار گرفته می شود. شرایط سیاسی - اجتماعی آن دوران نه تنها مانعی در راه اندازی و رواج این نوع تفکرات ایجاد نمی کند، بلکه به آن دامن می زند(ولوی، ص 42). تا آنجا که در زمان امامین صادقین(ع) جریان غلات از وسعت قابل توجهی برخوردار شد، به گونه ای که غالیان توانستند مناطقی از جامعه اسلامی و شیعی را تحت نفوذ خود قرار دهند (معارف، ص 296).

تمام عالمان و اندیشمندان شیعی از گذشته و حال، در رد عقائد این گروه که گاه با عنوان «غلات برون گروهی» از آنها یاد می‌شود، اتفاق نظر دارند و معتقدان بدان را «ملحد» و در نتیجه، از حوزه اسلام، خارج می‌دانند. از این رو، از تحلیل محورهای این نوع نگرش صرف نظر و تنها به ذکر این نکته بسنده می‌شود که نقد این بعد از غلو، عموماً بر براهین عقلی و قرائن نقلی استوار است؛ از جمله اینکه در این اندیشه، بشر محدود، به حد خدای نامحدود رسانده شده، به بیان دیگر بشر در عرض خدا قرار داده شده و وقوع چنین امری، از محالات عقلی است. چنان که قرائن نقلی نیز، از جمله آیاتی که بر یگانگی و توحید ذاتی خداوند و بشر بودن پیامبران دلالت دارند، بر نفی و رد این دیدگاه تأکید دارند (صغری فروشانی، *دانشنامه*، 384/3). به همین جهت این جریان به طور شفاف و قاطعانه از سوی امامان و تمام عالمان شیعی طرد، لعن و تکفیر شده است (مجلسی، 262-326/25 بیش از 90 روایت درباره موضع امامان(ع) در این خصوص آمده است)، لذا به رغم تلاش برخی (اکثر محققان خاورشناس، در مطالعه غلو، دچار چنین لغزش‌هایی هستند. نک: هاینس هالم، ص 277) در انتساب این گونه عقائد به شیعه، باید گفت: به دلیل موضع‌گیری صریح و شفاف امامان و عالمان شیعی

در این زمینه ادعای هرگونه ارتباطی بین شیعه و این نوع افکار، اساساً مردود است.

## 2- بعد غیرالحادی

شاید این بعد از غلو، پیچیده‌ترین بخش این مبحث باشد؛ بدین معنا که در این بعد از غلو بسیاری از حقایق با اموری غیرواقعی و بی پایه درهم آمیخته و همین امر داوری در این زمینه را پیچیده و در عین حال بسیار حساس و مخاطره آمیز ساخته است.

در این نوشتار، با اشاره به زمان آغاز این نحوه نگرش به پیامبر(ص) و امامان(ع) و تحلیل برخی محورها و بررسی میزان سنخیت و تناسب آنها با دقائق و براهین عقلی و قرائن نقلی، زمینه نقد و بررسی فراهم گردیده است البته بهترین و دقیق ترین راه داوری در این زمینه، باید بررسی آثار و نتایج مترتب بر این نوع اندیشه تلقی شود.

اما به لحاظ تاریخی، هر چند بسیاری از منابع نسبت به تحدید زمانی این جریان سکوت کرده اند، اما برخی از محققان معاصر، دهه های سوم و چهارم قرن دوم، یعنی دوران امامت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) را مبدأ زمانی این نوع اندیشه دانسته اند. این محققان، «بیان بن سمعان» را که متأثر از غالیان کیسانیه<sup>۱</sup> بود، بنیان گذار این جریان دانسته اند (طباطبایی، ص 31)<sup>۲</sup>. وی، ابتدا مدعی شد که جزئی از خداوند در علی(ع) حلول کرده و پس از آن چنین معنایی را درباره محمد بن حنفیه و بعد از او درباره پسرش ابوهاشم ادعا کرد و در نهایت هم مدعی شد که این جزء در خود او حلول کرده است. با نسبت دادن صفات و فضائل فوق بشری (صفات و اعمالی که با لذات به خدا اختصاص دارد مثل: خلق، رزق و...) به امامان، آنها را از حد بشری شان فراتر برد. محورهای عمده این بعد را درامور ذیل می توان خلاصه نمود:

الف - تفویض

ب- علم و قدرت امام

ج - اباحه گری

1. براساس روایتی از کافی، 494/3 حدیث 2260 از باب «کتمان»، برخی از غالیان زمان امام صادق(ع) از قول ایشان چنین گفته اند: «... ما زال سرنا مکتوما حتی صار فی ید ولد (کذا) کیسان فتحدثوا به فی الطريق و القرى» بر این اساس ظاهراً کیسانیه بر اسرار الهی دست یافته و آن را افشا کرده بودند و آن چه این غالیان می گویند، همان اسراری است که کیسانیه افشا کرده بودند.

2. واقع امر این که وی را می بایست بنیان گذار جریان غلو الحادی دانست. شاید بتوان این نکته را این گونه توجیه کرد که گرچه وی از غلو در صفات و فضائل آغاز کرد اما فرجامش به غلو الحادی رسید، چه، آن مولود طبیعی این نوع نگاه است.

د - تأویل

**تفویض**

عالمان شیعی برای تفویض گستره ای وسیع ترسیم می کنند و برخی وجوه و جنبه های آن را امضا و تأیید و بعضی دیگر را نفی می نمایند. در نگاه برخی اصول عقائد مفوضه از این قرار است:

- خداوند واحد ازلی، شخصی کامل را به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او وانهاد. این شخص همانا محمد(ص) و علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع) و بقیه ائمه اند که در معنا یکی هستند.

- معرفت خدای قدیم، ازلی نیست و باید محمد(ص) را شناخت که خالق است که امر آفرینش به او واگذار شده است.

- حقیقت صفاتی که برای خداوند در قرآن ذکر شده، مثل: صمد، واحد، قاهر، خالق و حی از خداوند ساقط شده و به آنانی منتقل شده که امر، به ایشان واگذار شده است.

- محمد(ص) خالق آسمانها، زمین، کوهها، انسانها، جن و همه موجودات عالم است (اشعری، ص 61-60؛ چه بسا مستند این مطالب روایاتی باشد، از جمله: کلینی، 380/2 احادیث 1195-1194-1192). در نگاه شیخ مفید، گروهی از غلات، مفوضه هستند که به واگذاری امور عالم، به ائمه(ع) که موجوداتی مخلوق و حادثند، نه قدیم و ازلی) باور دارند؛ بدین معنا که خداوند، فقط ائمه(ع) را آفرید و آنگاه امور عالم (از خلق، رزق و تدبیر امور مخلوقات) و تمامی افعال را به آنان واگذاشت (مفید، **تصحیح الاعتقادات**، ص 133). شیخ مفید ادعای مفوضه را به دلیل مغایرت با آیاتی نظیر «ألا له الخلق والأمر» (اعراف/54) و «إن الله هو الرزاق ذوالقوه المتین» (ذاریات/58) و «و ما من دابة فی الأرض إلا علی الله رزقها» (هود/6) رد می کند و می گوید: این آیات راه را بر مدعیان تفویض در اموری چون خلق و رزق، می بندد؛ لذا



شیخ مفید، مهم ترین علامت غلو را نفی حدوث از ائمه و حکم به الوهیت و قدیم بودن آنها می دانند که مقتضای چنین نگاهی آفرینش و پدید آوردن ذات اشیاء است (تصحیح الاعتقاد، 136). آنگاه رأی صحیح را با ادعای اجماع تمامی موحدان تبیین می کند و می گوید: «رسولان الهی، انبیاء و امامان جانشین آنها، همه و همه پدیده هایی مخلوقند که تمامی آثار حیات از لذت بردن، رشد و نمو و درک موت، بر آنها مترتب است» و می افزاید در این معنا تنها مفوضه و طبقاتی از غلات با ما مخالف اند (همو، *اوائل المقالات*، ص 72).

شیخ طوسی، در بیان آراء مفوضه از اختلاف آنها سخن می گوید:

«گروهی از شیعه براین باورند که واگذاری خلق و رزق به ائمه (ع) از طرف خداوند متعال، امری محال است و بر خدا روا نیست، زیرا جز خدا کسی بر خلق اشیاء و اجسام قدرت ندارد. برخی دیگر براین عقیده اند که خداوند متعال، امامان را بر آفریدن، روزی دادن و... قادر ساخته و سپس این امور را به آنان تفویض کرده است، لذا آنان می آفرینند و روزی می دهند. گروهی چگونگی حل این مشکل را از محمد بن عثمان العمری از نواب امام زمان (ع) جویا شدند. پاسخ، طی توقیعی چنین بود: «خداوند متعال همان وجودی است که اشیاء را آفرید و ارزاق را تقسیم نمود، او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند، هیچ چیز مثل او نیست، او شنوای داناست. اما در مورد امامان (ع) باید گفت: آنان از خدا درخواست می کنند و خدا می آفریند؛ آنها از خدا طلب روزی می کنند و خدا روزی شان می دهد، این همه به پاس بزرگداشت آنها و در نتیجه به نوعی پاسخ به درخواست آنهاست» (شیخ طوسی، *الغیبه*، ص 293-294). ظاهراً شیخ، رأی گروه سوم را که موضعی میانه است، برگزیده است.

این همه در حالی است که برخی دیگر صرف این ادعا را که شایسته است خداوند خلق، رزق، احیاء و اماتہ را به یکی از رسولان یا امامان تفویض کند، بیانگر کفر و موجب لعن دانسته اند. (حسنی، رازی، ص 177).

اما علامه مجلسی، با ارائه گزارشی نسبتاً مبسوط در این خصوص، قائل به تفصیل شده و گفته است: «تفویض چند قسم است: در خلق، در امر دین، در امور حکومتی و تربیتی، در بیان احکام و حکم به ظاهر شریعت و در عطا» (مجلسی، 347-350/25). آنگاه تفویض بیان علوم و احکام، سیاست، تعلیم و تربیت و حکم به ظاهر شریعت و... را صریحاً پذیرفته (همان، ص 349) و خلق و رزق استقلالی ائمه را به طور کامل رد کرده (همان، 347 و 348)؛ که به جواز تحریم و تحلیل احکام برای ائمه، بدون توجه به وحی مربوط است و در مواردی هم معتقد است که گرچه عقل منعی از قبول این گونه امور ندارد، اما برخی روایات مانع قبول چنین تفویضی هستند، زیرا سخن از امری است که علم و یقینی به آنها نیست و به علاوه، در تأیید آن هم شواهد روایی در دست نیست (همان، 347) و یا اگر روایاتی هم وجود دارد، منع آنها به غلات برمی گردد (همان، 348)<sup>1</sup>. در مواردی دیگر، تفویض در امر دین و امور شرعی را با اشارات و نشانه های وحیانی می پذیرد و معتقد است این امر، با روایاتی مستفیض، مورد تأیید است (همان، 348)؛ در تشریح بعضی نوافل و... برخی از عالمان معاصر، هر چند بعضی از مصادیق این نوع از غلو را باطل شمرده و آیاتی از قرآن را دال بر بطلان آن دانسته اند و اعتقاد به تفویض را باعث انکار ضروری اسلام شمرده اند، اما در اینکه آیا این انکار، موجب کفر شود، ابراز تردید کرده و معتقدند در صورتی که انکار ضروری منجر به تکذیب رسول اکرم (ص) شود، موجب

1. مثل روایاتی که منشأ آنها به بیان بن سماعان برمی گردد.

کفر خواهد بود (تبریزی غروی، 73/2 و 74؛ تقریر بحث آیه الله خویی، به نقل از صفری فروشانی، *دانشنامه*، ص 381).

به هر حال، مفوضه با استناد به روایاتی بر این باور بودند که پیامبر(ص) و ائمه(ع) تنها مخلوقاتی بودند که به دست قدرت خداوند، از ماده ای متفاوت با سایر بشر (صفار، ص 43؛ ابن بابویه، *خصال*، 21) و به گونه ای متفاوت (کلینی، 387/1) آفریده شده اند.

همان گونه که گذشت، تفویض، در روایات شیعی در معانی گوناگونی به کار رفته است. در برخی روایات شیعی، واگذاری امر خلقت و رزق به دیگری انکار شده است (مجلسی، 328/25 و 329 و 347) اما بر تفویض امر دین و دنیا به پیامبر(ص) و ائمه(ع) صحه گذارده شده است (همان؛ کلینی، 568/1-574 احادیث 688-697) و در بخشی دیگر از روایات، مفوضه، مشرک دانسته شده است (ابن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، 219/1) و شیعیان از هرگونه ارتباط با آنان منع شده اند (مجلسی، 328/25).

باید افزود که شیخ صدوق، غلات و مفوضه را یکی می داند. به نظر او مهم ترین و برجسته ترین انحراف غلات و مفوضه که از یهود و نصاری و مجوس و قدریه و حروریه بدترند، این است که ایشان به مرگ پیامبر(ص) و امامان(ع) باور ندارند؛<sup>1</sup> لذا شیخ به مقتول و مسموم شدن تک تک آنها اشاره می کند. به بیان دیگر، مهم ترین مفهوم و مصداق غلو نزد صدوق، انکار و نفی مرگ این بزرگواران است، در نتیجه چنین کسی را خارج از دین و آیین خود می داند (مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص 97). وی هم چنین روایتی از امام صادق(ع) نقل می کند که امام در پاسخ کسی که از

1. بدین ترتیب یکی از محورهای اندیشه غلو، انکار مرگ امام یا پیشواست و این محور در هر دو بعد از غلو مطرح است، کما اینکه شیخ صدوق آن را برای غالیان و مفوضه، عنوان کرده است.

قول مفوضه به واگذاری خلقت به پیامبر(ص) و علی(ع) سخن گفته بود، فرمودند: آن دشمن خدا دروغ گفته است، چون نزد او باز گشتی آیه 16 سوره رعد را بر او بخوان که می‌فرماید: (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقِ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (همان، ص 100).

از اینجا روشن می‌شود که درباره این نوع از غلو و روا بودن چنین نگرشی به امامان و چگونگی ارتباط آن با آموزه‌های شیعی اختلاف است. چه بسا وجود روایات متعارض در این باب، عاملی برای بروز چنین اختلاف آرائی باشد، چرا که برخی روایات ناظر بر انکار واگذاری امر آفرینش و رزق هستند و برخی دیگر بر این امر مهر تأیید می‌نهند. در روایتی دیگر، امام رضا(ع)، مفوضه را مشرک خوانده و شیعیان را از هرگونه ارتباط با آنان برحذر داشته‌اند. به هر حال، برخی تلاش می‌کنند با طرح «صدور تقیه‌ای» این گونه روایات را به نوعی توجیه کنند. (صفری فروشانی، *دانشنامه امام علی(ع)*، 3/384)، اما برخی دیگر از محققان جعل روایات در جهت تقویت مبانی غلات را به دورانی مربوط می‌دانند که شیعه از حالت استتار و تقیه خارج شده بود. (بهبودی، *معرفة الحديث*، ص 40).

اساساً نقد نگرش تفویضی به امامان به راحتی غلو الحادی نیست، زیرا این غالیان، طیف بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند،<sup>1</sup> آن چنان که دستیابی به

1. هر چند در قرن سوم، گروهی از عالمان قم نسبت به نفوذ افکار برخی از جریانهای افراطی شیعی که تلقی فرابشری از ائمه(ع) داشتند، موضعی سخت می‌گرفتند، تا آنجا که هر کس را که حتی یک روایت از غالیان یا روایتی که موهوم غلو بود، نقل می‌کرد از قم اخراج می‌کردند و اگر برای آنان گرایش راوی به غلو مجرّم می‌شد به کفر او حکم می‌کردند، اما به مرور زمان همین عالمان متهم به تقصیر شدند، بدین معنا که اینان از درک حقیقت مقام و شأن امام قاصر و ناتوانند. ضمن اینکه چنین عنوانی تا حدودی معنای گرایشهای سنی‌گری و ضدیت با علی(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) را نیز به همراه داشت، اما این روند به سود غالیانی که نگاه فرا بشری به امامان داشتند انجامید تا آنجا که برخی بر این باورند که آنچه امروزه بر حوزه اندیشه شیعی حکم فرماست، همین نوع از غلو است که از قرن پنجم به طور مطلق بر محافل فکری و آثار و نوشته‌ها، حاکمیت یافته است. حال آنکه در مقاطعی از تاریخ تشیع این نوع نگرش هیچ جایگاهی نداشت. با این همه گروهی از شیعیان هم بودند که در میانه خط افراط و تفریط قرار داشتند. اینان ائمه را انسانهایی برجسته می‌دانستند که تا حد زیادی با مردم عادی فرق دارند و به گونه‌ای خاص مشمول فیوضات و برکات الهی، و از طرف دیگر منشأ برکاتند و وجود آنها واسطه بسیاری از فیوضات است.

مجموعه‌ای از باورها در این گستره وسیع بسیار دشوار می‌نماید. با این همه، در اینجا نیز عقل و نقل، مهم‌ترین عوامل و موازین ارزیابی و نقد اندیشه و باور این گروه که با عناوینی چون «مفوضه»، یا «طیاره» (طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص 507 و 508) از آنان یاد می‌شود، خواهد بود.

دلیل عقل بر بطلان تفویض امر عالم به ائمه (ع) عبارت است از اینکه لازمه چنین امری، جانشینی وجود محدود بشری به جای وجود نامحدود الهی در علم و فعل است، زیرا در این صورت یا باید وجود نامحدود الهی، در ظرف محدود بشری جای گیرد و یا بشر محدود، نامحدود گردد که این همان اجتماع نقیضین و محال است. همچنین مخلوق بودن بشر و تقید آفرینش او به ظرف زمانی خاص، بهترین دلیل بر عدم تسلط علمی و فعلی او بر زمان قبل از آفرینش اوست و این خود، موجب تخصیص در کلیت تفویض خواهد بود. حال آنکه مدعا، کلیت چنین تفویضی است. افزون بر اینکه چنین غلوی، به خصوص در بخش تفویض، به کنار گذاشتن و حذف خداوند از صحنه هستی می‌انجامد که مساوی با شرکت در خلقت است (و این همان معنای روایت امام رضا (ع) یعنی «الغلاه کفار و المفوضه مشرکون» است (ابن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، 219/1) و موجب بروز خدشه در توحید افعالی خداوند می‌شود. اما به لحاظ نقلی، هم به استناد آیات قرآن، که به توحید افعالی خداوند ناظرند (سوره روم/40) و هم به دلالت روایاتی موثوق الصدور، اموری چون خلق، رزق، اماته، احیا و... تنها به خداوند قابلیت استناد دارد (مجلسی، 328/25).

### علم امام

یکی دیگر از محورهای چالش برانگیز اندیشه غالیان، باور آنان به علم غیب امامان (ع) و دریافت وحی توسط آنان است (اشعری، ص 78، 40، 91؛ نوبختی، 87، 82). این نگرش که به برخی روایات مستند شده (طوسی، *اختیار...*، ص 540؛

کلینی، 542/1 تا 567) نه تنها در زمان گذشته، که در زمان حاضر نیز، اختلافهایی جدی را در میان عالمان شیعی دامن زده است.

واقعیت این است که تحلیل این آراء و داوری درباره آنها نیازمند نوشتاری مستقل و خارج از این مجال است. از این رو، این بخش تنها عهده‌دار اشاره به برخی نکات کلی در این زمینه است.

در کنار روایات مورد استناد غالبان، روایات دیگری وجود دارد که به لحاظ محتوا با مستندات آنان تعارضی آشکار دارد (برای نمونه نک: مجلسی، 91/25، 53 و 50؛ صفار، ص 250، 320، 346 و 310؛ طوسی، اختیار، ص 532، 587). پس براساس آموزه های علم حدیث ناگزیر می بایست تمام آنها به آیات الهی عرضه شوند. از این رو، مروری داریم به آیاتی از قرآن که ناظر به «علم غیب» هستند.

در ابتدا ارائه یک تقسیم بندی از علم غیب ضروری می نماید. ظاهراً علم غیب را می توان به 1- ذاتی و استقلال‌ی 2- موهبتی، موروثی و تعلیمی تقسیم کرد. از این میان علم غیب ذاتی که کلی، مطلق و فراگیر است، به ذات اقدس الهی اختصاص دارد و آیات زیادی بیانگر این انحصارند (نمل/65؛ هود/123) با این همه، گاه ضمن تأکید بر بقا و دوام این انحصار، استثنایی را مطرح کرده و فرموده است: «خدا بنا ندارد شما را از غیب آگاه کند جز در مورد برگزیدگانی از رسولانش که بخواهد». و در آیتی دیگر، از آشکار کردن علم غیب خویش برای رسولی که مورد رضای او باشد سخن می گوید و چنین رسولی تحت حفاظت نگاهبانان الهی خواهد بود (آل عمران/175؛ جن/27-26) بنابراین خداوند علم خویش را به هر یک از رسولانش که مشیت و رضایش بدان تعلق گیرد، خواهد بخشید (موهبتی)، اما یقیناً این موهبت شامل تمامی علم غیب نیست، بلکه «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو» (انعام/59). به بیان دیگر، علم پیامبر، علمی تعلیمی است (بقره/31 و علم آدم الأسماء كلها) و شامل بخشی از اسرار غیبی است و نه تمام آن. به بیان دیگر، این آیات نمی تواند آیات بیانگر انحصار

را تخصیص زده و بر علم غیب رسولان گواه باشند (صغری فروشانی، *دانشنامه*، ص 392). از همین روست که در برخی آیات دیگر قرآن کریم، برخورداری پیامبر اکرم (ص) و دیگر پیامبران از علم غیب، منتفی شمرده می شود (انعام/50؛ اعراف/188؛ احقاف/9) و اگر رسولی از علم غیبی بهره‌مند است، این نعمت، لطف، تفضل و متی است از جانب

خداوند متعال بر او تا راه اطاعت پیروان از آنها هموار گردد.

از سویی دیگر، فرآیند آگاه شدن از علم غیب، تعلیم الهی از طریق وحی (آل عمران/44) و رؤیا (فتح/27) برای پیامبران و الهامات الهی و فراگیری از پیامبر و امام قبلی برای امامان بعدی است.

هم چنین باید گفت: سخن غالیان از پشتوانه سنت نیز برخوردار نیست، زیرا در عموم منابعی که به بیان زندگی نبی اکرم (ص) پرداخته اند، شواهد و قرائنی دال بر نفی مدعای غالیان به چشم می خورد. از جمله اتخاذ برخی شیوه‌ها در جنگها، مثل فرستادن جاسوس در میان سپاه دشمن، به همراه بردن راهنما برای رفتن از مکه به مدینه، گم شدن شتر و... البته این همه در کنار موارد خاص و غیرقابل انکاری است که حکایت می کند آن حضرت مؤید به تأییدات الهی بودند و از طریق رؤیا یا وحی از برخی اخبار غیبی آگاه می شدند.

بنابراین، نه تنها این گونه روایات، به لحاظ محتوا با قرآن و سنت ناسازگارند، بلکه باید گفت به طور کلی در سند بسیاری از آنها نیز ضعفهای جدی وجود دارد. از جمله می توان به اتهام برخی از راویان سند، به ضعفهایی چون کذاب بودن، غالی بودن، مرتفع القول بودن، فساد در مذهب، و... اشاره کرد و این همه، با نادیده گرفتن ضعفهای دیگر سندی، چون ارسال، تعلیق و قطع است. البته نگارنده مدعی اعمال چنین ارزیابی‌هایی درباره تمام این گونه روایات نیست، بلکه تنها به ضرورت آن باور دارد.

از سویی دیگر، بررسی تاریخ غلو بیانگر این است که فرهنگ امامان شیعه در قرون اولیه - به خصوص در زمان حضور ایشان - با چنین تعبیر و تعاریفی سخت در تعارض بوده است. اما تلاش بی وقفه غالبان در نشر افکار غالبانه، روز به روز افزایش می یافت و علاوه بر جعل و وضع احادیث، کسانی چون ابی الخطاب، مغیره بن سعید و... با آمیختن جوامع حدیثی به این گونه روایات، به نشر و بسط آثار و اندیشه‌های غالبانه مبادرت می کردند.

مطالعه و تأمل در افکار و اندیشه‌های برخی عالمان متقدم و معاصر شیعی درباره علم امامان یکی دیگر از راههای تشخیص صحیح از سقیم خواهد بود. از جمله عالمان متقدم ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن ابن قبه رازی از عالمان اواخر سده سوم (نجاشی، ص 375) درباره علم غیب امام دارای رأی و نظری معتدل و میانه بود؛ بدین معنا که وی ضمن اینکه امام را بنده صالح و شایسته خداوند می داند، تصریح می کند که او صرفاً عالم به کتاب خدا و سنت است و از نسبت دادن علم غیب به امام امتناع می کند. براساس عقیده او، تنها غلات چنین عقیده ای را ابراز می کنند (ابن قبه، کتاب النقص، بندهای 25، 34 و 55 به نقل از مدرسی طباطبایی، بخش ضمایم).

به علاوه، با ملاحظه دیدگاههای عالمان خردگرایی چون شیخ مفید، تا حد زیادی می توان به فساد و انحراف آراء غلوآمیز نسبت به ائمه(ع) پی برد. شیخ مفید در تفسیر ادعای علم غیب برای ائمه(ع) می گوید: «نسبت دادن علم غیب به امامان، سخنی است که فساد و نادرستی اش روشن است، زیرا لازمه چنین ادعایی، عالم بودن آنها به ذات اشیاء است و چنین امری جز برای خداوند متعال روا نیست و این معنایی است که عالمان بر آن اتفاق نظر دارند، مگر گروه اندکی از مفوضه و غالبان» (مفید، *اوائل المقالات*، 67).

وی با تضعیف این روایت که «إن الله تعالى كان قد كتب أسماءهم على العرش...» می گوید: «اگر این گونه روایات صحیح باشد حداکثر بیانگر عظمت شأن امامان نزد



خداوند است و بس». (مفید، *أجوبة المسائل السرويه*، ص 39). وی هم چنین درباره این ادعا که امامان تمامی حرفه ها و زبانها را می دانند ابراز تردید می کند (همو، *اوائل المقالات*، 39) و از چندین جهت این دیدگاه را مورد مناقشه قرار می دهد و صاحبان این فکر را به غلو و خشوی بودن متهم می کند و می گوید: «اینان نه به معانی اشیاء بصیرت دارند و نه به حقیقت کلام. چنین سخنی باطل و دور از حقیقت است و هیچ عالمی بدان باور ندارد». وی می افزاید: «ما به صحت آنچه اینان نقل می کنند علم نداریم و تازه اگر صحیح هم باشد، باید گفت که محمد بن سنان مطعون و متهم به غلو است و... (مفید، *أجوبة المسائل السرويه*، ص 38).

اما در میان عالمان معاصر، علامه طباطبایی بیشتر با استدلالهای عقلی، به تحلیل روایاتی که ناظر به علم مطلق امامان است، پرداخته و عملاً بر آن صحه گذارده است (استادی، ص 570-587). طیف وسیعی از اخباریان و آنانی که اساساً به نقد آثار و اخبار باور ندارند نیز تمام این روایات را قبول کرده اند.

احتمالاً یکی از اهداف غالیان در اصرار و تأکید بر این گونه امور از جمله تفویض و علم و قدرت امام، ایجاد تردید در مبانی عقیدتی شیعه بوده است، زیرا قائل بودن به علم غیب و برخورداری از شأن ربوبی برای آنان، هیچ گونه تناسبی با مصائب، قتل و شهادت آنها نداشته است. کافی بود این تصور پیش آید که این چه علم و قدرت و اختیاراتی است که مانع دفع ضرر از صاحب خود نیست (معارف، ص 297)، لذا در روایات بیش از هر چیز دیگر شاهد تأکید امامان بر جنبه های بشری و نفی علم و اختیارات خویش - در حدی که غلات مطرح می کردند - هستیم (طوسی، *اختیار معرفه الرجال*، ص 532 و 587).

گفتنی است که گاه در مقام استدلال بر علم امامان به استفاده امامان از منابعی چون جفر، جامعه، کتاب علی (ع) و مصحف حضرت زهرا (س) اشاره می شود و اینکه این منابع به عنوان ارث امامت از امامی به امام دیگر منتقل می شده و حتی دلیل و

نشانه صدق دعوی امامت بوده است؛ بدین معنا که مدعیان دروغین امامت که این منابع را در اختیار نداشتند، از امام راستین که این امانت نزد او بود ممتاز می شدند. وجود چنین منابعی تا حد زیادی به نحوی منطقی و معقول توجیه گر علم امامان است.

این نکته نیز افزودنی است که براساس دلالت برخی روایات موثوق الصدور، علم امامان، علمی استحضاری بوده است (بهبودی، *گزیده کافی*، 66/1 ح 92). این گونه روایات با روایاتی دیگر تأیید می شوند، از جمله اخباری که به زیاد شدن علم امامان (ع) در شبهای جمعه اشاره دارند یا مواردی که امام (ع) صریحاً به نفی علم غیب خویش پرداخته است. با این همه، یکی از عواملی که باعث شده بسیاری از افراد در مقابل این گونه مسائل، مقاومت نمایند، در وهله نخست، کثرت روایاتی است که از علم غیب امامان سخن می گویند.

اما بهترین و استوارترین راه دآوری درباره نوع این عقاید بررسی آثار و نتایج مترتب بر این گونه اندیشه هاست. در این مجال، مروری خواهیم داشت بر برخی از این آثار، از جمله اباحه گری و تأویل های ناروا.

### اباحه گری

از آنجا که غالیاً به حقیقت ادیان باور نداشتند و دین و اصول آن را واقعیاتی جعلی و اعتباری می دانستند که جهت تنظیم امور بشری وضع گردیده است غالباً در انجام تکالیف دینی، جز در انظار عموم، رغبتی از خود نشان نمی دادند. تفسیر آنها از این اعمال، تفسیری رمزآلود بود؛ بدین معنا که شناخت و محبت امام از انجام تکالیف کفایت می کند (بهبودی، ص 67). از این رو، یکی دیگر از محورهای مهم و در عین حال حساس در بحث غلو، جایگزینی معرفت و محبت امام به جای انجام تکالیف و احکام شرعی است؛ بدین معنا که اگر شخص، امام خود را بشناسد دیگر نیازی به انجام تکالیف شرعی نخواهد داشت، لذا اصلی که بر آن پافشاری می شود، به طور عمده، عدم توجه به احکام و شرائع است، بلکه غالی باید قالب شکن و آزاد باشد و آزادانه

عمل نماید و از آنجا که بشر ذاتاً موجودی گریز پا و به تعبیر قرآن «بل یرید الإنسان لیفجر امامه» است، طبعاً چنین نگرشی، طرفداران بیشتری خواهد داشت، لذا آنچه مورد اهتمام بانیان غلو است، بهره گیری از احساسات و عواطف و آسان گیری و تساهل بی حد و مرز در انجام اعمال عبادی است تا به این وسیله افراد بیشتری - به خصوص جوانان - را به سوی خود جلب نمایند.

بنابراین شاید بتوان گفت: غلو جریانی است که با هدف بنیان سوزی شیعه و تشیع طراحی و ساماندهی شده است؛<sup>1</sup> بدین معنا که از طرفی با طرح مسائلی خرافی و بی اساس در پی بی محتوا ساختن تعالیم شیعی است و از دیگر سو با تکیه بر معرفت اهل بیت(ع)، انسان را آزاد و یله می سازد تا هر کاری که می خواهد انجام دهد، زیرا همان معرفت، همه ضعفا را برای او جبران خواهد کرد. گاه از این فکر با عنوان تفسیر روحانی از شریعت، تعبیر می شود؛ بدین معنا که در نتیجه آن، وجوب و لزوم عمل به شریعت از دست می رود و پیگیری جدی آن ضرورتی ندارد (هالم، ص 277).

بر همین اساس است که آنچه در آموزه های غالیان مورد تأکید قرار می گیرد بی توجهی به اجرای احکام شرعی است؛ بدین معنا که آنان بر این باور بودند که شناخت امام از هر امر دیگری کفایت می کند<sup>2</sup> با این تعبیر که «من عرف الإمام فلیصنع ما شاء». (اشعری، ص 39)، البته از آنجا که شناخت امام دارای مراتب و سطوح مختلفی بود، انجام اعمال عبادی نیز برای افراد مختلف، متفاوت بود. سران و بانیان گروههای مختلف غلات که خود در جایگاه پیامبران بودند!! تکالیفشان با افراد مبتدی

1. یکی از خوارج شیعه را متهم می کند که آنها به جهت دوستی اهل بیت، خود را بی نیاز از انجام تکالیف می دانند، و این محبت را عامل نجات از عذاب خویش می دانند. بنگرید: ابوالفرج الإصفهانی، *الأغانی*، 259/20.  
2. اینان مخالفان خود را با عنوان مقصره می خواندند و مراد آنها این بود که دشمنانشان یا کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر(ص) و ائمه(ع)، چون به این مرتبه از معرفت نرسیدند، صرفاً باید مراقب اعمال خود از حلال و حرام باشند و در حقیقت این اعمال غل و زنجیرهایی است برای آنان که در معرفت امام کوتاهی کرده اند و در واقع عقوبت آنهاست (صفری فروشانی، غالیان، ص 229).

کاملاً فرق داشت. حتی در بیان تشریح علل احکام چنین گفته می شد که این احکام صرفاً برای آماده سازی جهت ورود در عرصه های معرفت امام است و پس از آن دیگر نیازی به انجام این تکالیف نیست، لذا در مراحل اولیه بر انجام برخی تکالیف، مثل نماز و روزه تأکید داشتند، اما برخی دیگر چون زکات، حج و... را انکار می کردند (نوبختی، ترجمه فرق الشیعه، ص 123). به علاوه، انجام این اعمال برای مبتدیان باعث می شد آنها از تیررس دشمنان در امان بمانند، از این رو این امر برای آنها واجب تلقی می شد، اما بر کسانی که این مراحل را پشت سر نهاده و به اصطلاح از مرحله امتحان گذاشته اند لزومی ندارد (اشعری، ص 92). برخی دیگر از گروههای غلات، زنای با محارم، لواط و اعمال دیگری از این قبیل را مباح می شمردند (همان، ص 100، 48 و 63؛ اشعری، ص 28). دلیل آن هم این بود که همه طیبات، شهوات و اشیاء برای انسان آفریده شده است. غالیان برای اثبات مواضع خود به آیاتی از قرآن استناد می کردند که در بحث بعدی به برخی موارد آن اشاره خواهد شد.

اصل مهمی که غالیان براساس آن این نوع اباحه گری را ترویج می کردند، این بود که آنچه در قرآن به آن فرمان داده شده ظاهر این اعمال نیست، بلکه این اعمال کنایه از افرادی است که باید آنها را دوست داشت و هر آنچه از آن نهی شده است در واقع کنایه از افرادی است که باید آنها را دشمن داشت؛ به بیان دیگر هیچ حرامی در قرآن غیر از دشمنی با آن افراد وجود ندارد. (اشعری، ص 53).<sup>1</sup> به علاوه، آنان هر کس را که برخلاف نظر آنها بیندیشد، کافر می دانند و بردن مال و ریختن خون او را روا می دانند (نوبختی، ص 123). در روایتی از امام صادق(ع) این نوع افکار و اعمال

1. امام صادق(ع) در نامه ای خطاب به ابوالخطاب که از رؤسای غلات بود چنین نوشتند: «لغنی أنك تزعم أن الزنا رجل و أن الخمر رجل و أن الصلاة رجل و أن الصيام رجل و أن الفواحش رجل و لیس هو كما تقول، أنا اصل الحق، و فروع الحق طاعه الله و عدونا اصل الشر و فروعهم الفواحش» (جعفریان، ص 341 به نقل از بحار الأنوار).

به مفوضه نسبت داده شده است (ابن بابویه، *علل الشرائع*، 127/1) و در جای دیگری، امام(ع) ضمن لعن غالیان، به عامل انحراف و ضلالت آنها اشاره کرده و فرموده است: «این کفر و شرک و گمراهی و ضلالت، همه برای فرار از انجام واجبات و تکالیف الهی بود.» (همان، ص 227). یکی از القابی که امام(ع) غالیان را با آن معرفی می‌کنند، «سفله» است. مراد از این تعبیر افراد پست و بی‌قید است و امام یاران خود را از معاشرت و همنشینی با آنها برحذر می‌دارند (کلینی، 232/5؛ طوسی، *اختیار معرفه الرجال*، ص 306). نکته قابل تأمل در این بخش این است که سهل‌انگاری و بلکه بی‌قیدی غلات نسبت به انجام فرائض الهی، تحت پوشش عوام فریب «معرفت امام»، را یک سو موجب جذب بسیاری از ساده‌اندیشان به این جریان شد و زمینه بسط و توسعه این نوع نگاه به امام را که نگاهی ابزارری بود، هموار ساخت، لذا گاه برخی از رسوبات آن را در برخی از سطوح جامعه شاهد و ناظریم. گویاترین مصداق و جلوه آن در برخی تلقی‌های عامیانه از شفاعت ائمه(ع) برای شیعیان، ملموس و قابل مشاهده است. آنچه به غلط، از بحث شفاعت در ذهن و باور گروهی از عوام مطرح است، ایجاد موقعیت و فرصتی برای گروهی از شیعیان است که وقتی مرتکب گناهی می‌شوند، نگران نباشند، چون شیعه‌اند و همین بزرگ‌ترین امتیاز آنها محسوب می‌شود!! بدین معنا که امامان آنها را مورد شفاعت قرار خواهند داد و در نتیجه یا از آنها رفع عذاب می‌شود و یا لااقل مشمول تخفیف عذاب خواهند شد؛ به عبارت دیگر، شیعه تافته جدا بافته‌ای است که می‌تواند از این امتیاز استثنائی بهره‌مند باشد. گاه چنین گفته می‌شود که اگر گناهت به اندازه کوهی هم باشد، کافی است برای امام حسین(ع) قطره اشکی بریزی و یا تباکی کنی، حتی اگر از سر معرفت هم نباشد به یمن و برکت آن اشک، مورد لطف آن امام قرار می‌گیری و امام شفیع تو در پیشگاه حضرت حق می‌شود و خداوند هم به خاطر آبرو و شرفی که آن امام در پیشگاه او دارد، تمام

گناهانت را مورد عفو قرار خواهد داد. به بیان دیگر، گویا مبنای محاسبه خدا و امام متفاوت است و تازه امام در امور الهی هم دخل و تصرف دارد. این همه در حالی است که آن امام همام دقیقاً برای برپایی عدالت، امر به معروف، نهی از منکر و در یک کلمه برای اقامه دین خدا قیام نمود نه برای تعطیلی احکام اسلام!! (برای ملاحظه معنا و تلقی نادرست از شفاعت بنگرید: مطهری، ص 224-225) افزون بر آن، براساس آیات روشنگر قرآن و روایات معتبر، هر کس در گرو اعمال خویش است و چنین تصویری از شفاعت با روح فرهنگ قرآن و سیره اهل بیت کاملاً بیگانه است. نمونه دیگری از آثار کج اندیشی های غلات را می توان در بیان برخی فضائل برای قرائت سور قرآن و یا ثوابهای بی حد و حصر و غیرقابل شمارش برای برخی نمازها و... مشاهده کرد. در برخی از منابع به اخبار و روایاتی بر می خوریم که بزرگ ترین ثوابها را برای قرائت یک سوره از قرآن و یا تکرار برخی اذکار و اوراد برشمرده اند. بسیار طبیعی است که انسان زیرک ترجیح می دهد هر کاری که بخواهد انجام دهد و در پایان عمر با یکی دو تا از این اعمال یا اوراد ثواب بخش، عاقبت به خیرتر از کسی باشد که از کودکی در مسیر شناخت و عمل صحیح تلاش کرده است نکته قابل تأمل این است که جاعلان این اخبار خود به جعل و وضع این نوع روایات اعتراف دارند و خود را مأجور نیز می دانند!! زیرا به گمان خود در جهت جذب افراد به قرآن و ایجاد عشق به اهل بیت(ع) مبادرت به جعل کرده اند. اما شکی نیست که این ساده لوحی توأم با حماقت، نه تنها موجب جذب بیشتر انسانها به اسلام نخواهد شد، بلکه به نفور و دوری هر چه بیشتر صاحبان فکر و اندیشه - که سخت مورد توجه قرآن هستند - خواهد انجامید.

بشر امروز بیش از هر زمان دیگری به جلالت و مکانت رفیع قرآن و فرهنگ قرآنی پی برده است و نیک می داند که دستیابی به معارف بلند قرآن در گرو طهارت روحی و نفسانی است؛ چنان که می فرماید: «لا یمسه الا المطهرون» و از دیگر سو می داند

که فهم و درک آن نیازمند تعقل و تدبر در آیات آفاقی و انفسی است و «ما یعقلها الا العالمون».

### تأویلهای ناروا

براساس شواهد تاریخی و مستندات روایی، از جمله محورهای فعالیت غلات، تأویلهای ناروا از آیات قرآن و بدتر از آن نسبت دادن آنها به ائمه(ع) است. آنان برای موجه جلوه دادن افکار و عقائد بر ساخته خویش، عموماً دو شیوه را در پیش می‌گرفتند: 1- تأویل آیات قرآن کریم 2- جعل روایات. آنان نیک می‌دانستند که سخنانشان مورد قبول عامه مردم واقع نخواهد شد، لذا در جهت اثبات الوهیت ائمه(ع) این آیه را تأویل می‌کردند: «هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله» (زخرف/84). یا برای اثبات تناسخ، آیه 50 سوره اسراء را شاهد می‌آورند: «قل کونوا حجاره أو حدیداً». یکی دیگر از عرصه‌های مهمی که غالیان در آن زمینه دست به تأویلهای بی حد و حصر زده‌اند، تأویل و تطبیق آیات بر ائمه اطهار(ع) است و از همین رهگذر مدعی تحریف قرآن شده‌اند.<sup>1</sup> از جمله برخی روایات موجود در تفسیر فرات کوفی نیز از این قبیل روایات است که در مقام خود نیازمند بررسی و تحلیل عمیق و دقیق است.

ترویج بی بند و باری و اباحه‌گری نیز از جمله مواردی است که غالیان برای اثبات آن آیات قرآن را تأویل کرده‌اند؛ به عنوان مثال، در زیر به مواردی اشاره می‌شود. (اشعری، ص 92، 61 و 41):

- برای اینکه جواز خوردن محرّماتی چون مردار، خون، گوشت خوک و ... را اثبات کنند به آیه 93 سوره مائده استناد می‌کردند: «لَیْسَ عَلَی الذَّیْنِ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیْمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا...».

1 - در این زمینه می‌توان به کتاب *فصل الخطاب* میرزا حسین نوری اشاره کرد.

- برای اثبات اینکه انجام اعمال شرعی برای کسانی واجب است که امام خود را نشناخته اند، آیه 13 سوره مجادله را تأویل می کردند: « فَأَذِّمْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » و می گفتند: چون ما امام خود را شناخته ایم این اعمال بر ما واجب نیست و شما چون امام را نشناخته اید باید نماز را به پا دارید و زکات بپردازید.

- برای تجویز ازدواج محارم با یکدیگر به آیه 50 سوره شوری اشاره می کردند

«و یزوجهم ذکرا و اناثا» و آن را جوازی بر لواط و زنا به شمار می آوردند.

غالبان برای موجه جلوه دادن تمامی مواضع باطل خود، از جمله این نوع تأویلهای، عموماً به جعل روایات و نسبت دادن آنها به امامان(ع) مبادرت می کردند. قرائتی وجود دارد که غلات از رهگذر غلو در شئون ائمه(ع) به تخریب عقائد اصیل شیعی پرداخته اند و اصل «دین» را به بازی و سخره گرفته اند و در این میان مهم ترین شیوه ای که به کار می بستند، جعل حدیث و اساساً دروغ بستن بر خدا و پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) بود (برای این قرائن نک به معارف، ص 302-299)، لذا اندک توجهی به نحوه و میزان تلاش غالبان در جعل روایات<sup>1</sup>، حقائق زیادی را در زمینه نقش و میزان تأثیر آنها در کج فهمیها و انحرافات عقیدتی، روشن خواهد کرد.

غالبان بیشتر در رشته های زیر به جعل حدیث اقدام می کردند: 1- مسائل کلامی و فلسفی، از جمله در مسائلی چون تشبیه، حلول، اتحاد روح، تناسخ و...

1. آنها این امر را به روشهای مختلف دنبال می کردند: گاه اصلی معروف یا کتابی مشهور را گرفته در خلال آن روایاتی از خود، وارد می کردند، یا عبارات روایات را مطابق با میل خود تحریف می نمودند و سپس در پشت نسخه یادآور می شدند که این نسخه در فلان ماه و بر فلان شخص در محضر شاگردانش قرائت شده. آنگاه این نسخ جعلی را در میان وراقها پخش می کردند و یا در اختیار محدثان ضعیف و ناموثق قرار می دادند. گاهی هم دفاتری کاملاً جعلی از احادیث دروغ و غلوآمیز تهیه می کردند و در پشت آن می نوشتند «کتاب فلان» یا «اصل فلان» و بعد این کتب را در اختیار وراقها می گذاشتند و یا از طریق سالمندان بی سواد و یا اطفال به فروش می رساندند (بهبودی، ص 44).



2- فضائل امامان خصوصاً طرح علم غیب، دخالت در خلقت و نسبت دادن برخی معجزات و کرامات 3- مسائل قرآنی، به خصوص ادعای تحریف و افتادن آیات مربوط به ائمه (ع) تطبیق آیات بر امامان، عدم حجیت قرآن موجود، بیان فضائل مبالغه آمیز برای قرائت سوره قرآن 4- مسائل اخلاقی و عبادی، ذکر ثوابهای مبالغه آمیز برای انجام کارهای کوچک و... (معارف، ص 303).

### منابع

#### قرآن کریم

نهج البلاغه الجامع لخطب و رسائل علی بن ابی طالب (ع)، تألیف شریف رضی، تحقیق صبحی صالح، قم، مرکز البحوث الاسلامیه، 1395ق.

آقا نوری، علی، خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه های شیعی در عصر امامان، قم، 1385ش.

آل کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعة و اصولها، القاهرة، مکتبة النجاح، 1377ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، دارالکتب الإسلامیه، 1395ق.

\_\_\_\_\_، النخصال، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه، بی تا.

\_\_\_\_\_، علل الشرائع، نجف، المکتبة الحیدریة، 1386ق.

\_\_\_\_\_، عیون اخبار الرضا (ع)، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1404ق.

أشعری القمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، مؤسسة مطبوعاتی عطائی، 1963م.  
 أشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، بیروت، المکتبة العصریة، 1426م.

شماره	مطالعات اسلامی	142 78
	ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، قم، نشر کتابخانه آیه الله المرعشی، تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، 1377ق.	
	ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا.	
	ابن الغضائری، احمد بن الحسین بن عبیدالله، الرجال، قم، دارالحديث، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، 1422ق.	
	ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزة، 1405ق.	
	ابوالفرج الإصبهانی، علی بن الحسین، الأغانی، بیروت، دارالفکر، 1956م.	
	ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الإسلامیة فی السیاسة و العقائد، بی جا، دارالفکر العربی، بی تا.	
	بستانی، قاسم، مقاله «غلو و اهل غلو در فرهنگ شیعی»، فصلنامه تخصصی «شیعه شناسی»، قم، سال سوم، شماره 12، زمستان 1384ش.	
	برقی قمی، سیدعلی اکبر، راهنمای دانشوران در ضبط نامها، نسبها و نسبتها، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1384ش.	
	بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، قاهره، مکتبه النهضة المصریة، 1370ق.	
	بهبودی، محمداقرا، معرفة الحدیث و تاریخ نشره و تدوینه و ثقافته عند الشیعة الإمامیة، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362ش.	
	سیرة علوی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1368ش.	
	تقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، بی جا، تحقیق السید جلال الدین المحدث، المطبعة بهمین، بی تا.	
	جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، 1407ق.	

جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، قم، انتشارات انصاریان، 1384 ش.

حسینی، هاشم معروف، *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، 1379 ش.

حسینی رازی، سید مرتضی بن داعی، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، مطبعة مجلس، 1313 ش.

حسینی جلالی، سید محمدرضا، *تدوین السنة الشریفة*، قم، مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامی، 1376 ش.

حیدر، اسد، *الإمام الصادق (ع) و المذاهب الأربعة*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1422 ق.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد أو مدینة السلام*، بیروت، دارالکتب العلمیة تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، 1417 ق.

رازی، ابوحاتم احمد بن حمدان، *الزینة فی الکلمات الإسلامیة العربیة*، تحقیق عبدالله سلوم السامرائی، *ضمیمة کتاب الغلو و الفرق الغالیة*، بغداد، دارالواسط للنشر، 1928 م.

راغب اصفهانی، حسین، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق نذیم مرعشلی، بی جا، المکتبة المرتضویة لأخبار الآثار الجعفریة، بی تا.

رواس قلعه جی، محمد، *موسوعة فقه ابراهیم نخعی*، عصره و حیات، بیروت، دارالفنایس، 1406 ق.

زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، المکتبة الحیة، بی تا. سامرائی، عبدالله سلوم، *الغلو و الفرق الغالیة فی الحضارة الإسلامیة*، بغداد، دارواسط للنشر، 1982 م.

- سبحانی، جعفر، مقاله « خاتمیت و مرجعیت علمی امامان (ع)»، *آیینۀ اندیشه*، شماره 2، دی 1384 ش.
- شیبی، کامل مصطفی، *الصلة بين التصوف و الشيعة*، مصر، 1969 م.
- صابری، حسین، *تاریخ فرق اسلامی (ج 2)*، فرق شیعی و فرقه‌های منسوب به شیعه، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، 1383 ش.
- صبحی، صالح، *نهج البلاغه*، قم، مرکز البحوث الاسلامیة، 1395 ق.
- صدر، محمدباقر، *تشیع مولود طبیعی اسلام*، ترجمۀ علی حجتی کرمانی، تهران، کانون نشر و پژوهشهای اسلامی، 1353 ش.
- صفار، محمدبن الحسن بن فروخ، *بصائر الدرجات*، تهران، مؤسسۀ الأعلمی، تحقیق میرزا محسن کوچه باغی، 1404 ق.
- صفری فروشانی، نعمۀ الله، مقاله غلو، از کتاب *دانشنامه امام (ع)*، ج 3، *نبوت و امامت*، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1380 ش.
- \_\_\_\_\_ *غالیان کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم*، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، 1378 ش.
- طبری، ابو جعفر محمدبن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، بیروت، بی تا.
- طوسی، محمدبن الحسن بن علی، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد، مرکز مطالعات و تحقیقات دانشکده هیات و معارف اسلامی، 1348 ش.
- \_\_\_\_\_ *الغیبة*، قم، مؤسسۀ المعارف الإسلامیة، 1411 ق.
- عبدالعال، محمد جابر، *فرق الشیعة المتطرفین عقائدهم و حرکاتهم فی العصر العباسی و أثرهم فی الأدب و المجتمع*، پاریس، دار بیبلیون، 2005 م.
- غریری، سامی، *الجدور التاریخية و النفسية للغلو و الغلاة*، قم، نشر دلیل ما، 1424 ق.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بی‌جا، مؤسسه دارالهیجرة، 1409ق.
- فیاض، عبدالله، *تاریخ الإمامیة و أسلافهم من الشيعة منذ النشأة حتى مطلع القرن الرابع الهجری*، بیروت، مؤسسه الإعلمی للمطبوعات، 1395ق.
- کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه صادق حسن زاده، نشر صلوات، 1383ش.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، 1388ق.
- مدرسی طباطبایی، حسین، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، نیوجرسی، 1375ش.
- مرتضی عاملی، سید جعفر، *علی و الخوارج تاریخ و دراسة*، بیروت، مرکز الإسلامی للدراسات، 1423ق.
- مشکور، محمدجواد، *ترجمه فرق الشيعة نوبختی*، بی‌جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353ش.
- مطهری، مرتضی، *عدل الهی*، تهران، انتشارات صدرا، 1385ش.
- معارف، مجید، *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعیه*، تهران، مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، 1374ش.
- مفید، محمدبن نعمان، *اوائیل المقالات*، دار المفید، تحقیق ابراهیم أنصاری زنجانی خوئینی، بیروت، 1414ق.
- \_\_\_\_\_ *المسائل السرویة*، بی‌جا، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، بی‌تا.
- \_\_\_\_\_ *الأمالی*، تحقیق الحسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، بی‌تا.

شماره	مطالعات اسلامی	146 78
	تصحیح الإعتقادات الإمامية، تحقیق حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید، 1414ق.	
	منقری، نصرین مزاحم، وقعة صنفین، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، بی جا، المؤسسة العربية الحديثة، 1382ق.	
	موسوی خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بیروت، منشورات مدينة العلم، 1409ق.	
	مهدوی راد، محمدعلی، تدوین الحديث، بیروت، دارالهادی للطباعة و النشر، 1427ق.	
	نقاشی، احمدبن علی، فهرست اسماء مصنفي الشيعة، تحقیق السيد موسی الشیبیری الزنجانی، قم، مؤسسة النشر الإسلامي لجماعة المدرسين، 1407ق.	
	نمیری، عمر بن شبة، تاریخ المدينة المنورة، تحقیق فهیم محمدشلتوت، قم، المطبعة قدس، بی تا.	
	ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، مؤسسه انتشارات بعثت، 1367ش.	
	هالم، هاینس، تشیع، ترجمه محمدتقی اکبری، قم، نشر ادیان، 1385ش.	
	یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ یعقوبی، قم، افست دارصادر(مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت (ع))، بی تا.	

Etna Kohlberg, Shē'ism, V.33, "The Development Of The Term GHULĀT in Muslim Literature With Special Reference to the Kaysaniyya" Wadād al-Qādī.